

فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

شماره دوم - تابستان ۱۳۸۸

صص ۲۶ - ۱

تأثیر تحولات فناوریانه و بحران‌های منطقه‌ای بر سازماندهی چتر دفاع موشکی آمریکا

ابراهیم متقی^۱

تاریخ دریافت: ۸۸/۵/۲۵

تاریخ تصویب: ۸۸/۶/۸

چکیده

سازماندهی چتر دفاع موشکی آمریکا تابعی از قابلیت‌های فناوریانه و همچنین توانمندی نیروی انسانی آن کشور است. اگر نظام بین‌الملل در شرایط آشوب‌زدگی قرار داشته باشد، بحران‌های امنیتی می‌تواند عامل مکمل ابزارهای فناوریانه باشد. در این مقاله تلاش می‌شود تا رفتار راهبردی آمریکا براساس مؤلفه‌هایی مانند فناوری در حوزه دفاع استراتژیک بررسی شود.

موضوع «سپر دفاع موشکی» اولین بار در اوایل دهه ۱۹۸۰ مطرح شد. رونالد ریگان رئیس‌جمهور آمریکا بر این اعتقاد بود که باید در برخورد با اتحاد شوروی به «بازدارندگی مطلق» دست یافت. این امر به مفهوم بهره‌گیری از ابزار و فناوری‌هایی بود که زمینه مقابله با تهدیدات استراتژیک اتحاد شوروی علیه اروپا، آمریکا و جهان غرب را فراهم می‌آورد. براساس چنین رویکردی زمینه برای تبیین «ابتکار دفاع

۱. دانشیار دانشگاه تهران

استراتژیک»^۱ فراهم شد. «جورج شولتر» وزیر امور خارجه آمریکا (۸۸-۱۹۸۳) را می‌توان در زمره اصلی‌ترین کارگزاران چنین رهیافتی دانست. برنامه‌ریزی دفاعی آمریکا در دهه ۱۹۹۰ زمانی که گروه‌های محافظه‌کار به تدریج موقعیت خود را در ساختار قدرت آمریکا تثبیت نمودند؛ زمینه برای بازسازی و اعاده طرح‌های دفاعی دوران جنگ سرد به وجود آمد. این افراد اعتقاد داشتند که قدرت نظامی در زمره ابزار غیرقابل چشم‌پوشی در سیاست بین‌المللی محسوب می‌شود. رویکرد قدرت‌محور بار دیگر بر ادراک و نگرش راهبردی آمریکا تأثیر به‌جا گذاشت. پرسش اصلی مقاله این است که چرا اهداف راهبردی آمریکا در زمینه چتر دفاع موشکی تداوم یافته است؟ فرضیه پژوهش بر این امر تأکید دارد که برنامه‌ریزان (استراتژیست‌های) محافظه‌کار، برنامه‌های دفاعی خود را در جهت مقابله با تهدیدات بین‌المللی تنظیم نمودند، از سوی دیگر، نسبت به ایران دیدگاه بدبینانه‌ای ابراز داشته و آن را عامل بی‌ثباتی در حوزه سیاست بین‌المللی می‌دانستند. به این ترتیب، برنامه‌ریزی دفاعی آمریکا ماهیت دو شاخه‌ای پیدا نمود. از یک‌سو، در نقطه مقابل اهداف امنیتی و استراتژیک ایران قرار داشت و از سوی دیگر در برابر نشانه‌های قدرت‌یابی مجدد روسیه نقش بازدارنده را ایفا می‌کرد. در این شرایط بار دیگر موضوع «سپر دفاع موشکی» در دستور کار برنامه‌ریزان راهبردی آمریکا قرار گرفت. طرح جدید با عنوان «دفاع موشکی ملی»^۲ مورد توجه قرار گرفت. این امر نشان می‌دهد که اهداف راهبردی آمریکا ثابت باقی مانده اما مخاطبان آن تغییر یافته‌اند. **واژه‌های اساسی:** سپر دفاع موشکی، جنگ ستارگان، تحولات فناورانه، ساختار نظام بین‌الملل، بحران‌های منطقه‌ای، امنیت استراتژیک.

مقدمه

آمریکایی‌ها بر این اعتقاد بودند که اگر بتوانند زمینه‌های استقرار دفاع ضد موشکی را در فضا ایجاد نمایند؛ در آن وضعیت به امنیت و مطلوبیت استراتژیک بیشتری نایل خواهند

۱. ابتکار دفاع استراتژیک (SDI) به عنوان تلاش سازمان‌یافته آمریکا برای برتری در دوران جنگ سرد و در سال ۱۹۸۳ در دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان شکل گرفت. در وضعیت ساختاری بعد از نظام دو قطبی با عنوان سپر دفاع موشکی نیز تداوم یافته است. این امر همواره منجر به واکنش سایر کشورها گردیده است.

شد. این امر به مفهوم تلاش سازمان‌یافته و گسترده آمریکا برای عبور از تنگناهای محدودکننده امنیتی در ساختار دو قطبی تلقی می‌شد. مقابله با توانایی‌های استراتژیک اتحاد شوروی می‌توانست زمینه پیروزی نظامی آمریکا در رقابت‌های بین‌المللی را به وجود آورد؛ اما طرح «جنگ ستارگان» نتوانست نتایج مطلوب و مؤثری برای آمریکا ایجاد نماید. هزینه‌های تحقیقات فضایی آمریکا با انفجار «فضایمای چلنجر» کارآمدی و مطلوبیت خود را از دست داد. آنچه به عنوان ضرورت استقرار پایگاههای ضد موشک در فضا طراحی شده بود؛ هیچ‌گونه مطلوبیت امنیتی برای آمریکا و جهان غرب به وجود نیاورد. در دوران بعد از جنگ سرد معادله قدرت در نظام بین‌الملل تغییر یافت. اتحاد شوروی به مثابه تهدید استراتژیک برای آمریکا محسوب نمی‌شد. قدرت نظامی و توان امنیتی آمریکا به میزانی ارتقا یافت که هیچ یک از قدرتهای بزرگ جهان نمی‌توانستند «بازدارندگی مؤثر» را در برابر توان نظامی و قابلیت‌های فراگیر آمریکا ایجاد نمایند.

توسعه و تکامل راهبرد تحت تأثیر موضوع‌های گوناگونی قرار داشته است. در این ارتباط، فناوری نقش محوری و تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌نماید. این موضوع را می‌توان در رابطه پایان‌ناپذیر قدرت، دانش و راهبرد مورد ملاحظه قرار داد. در بین سه مؤلفه یاد شده، دانش نقش محوری داشته و زیربنای دگرگونی‌های فناوریانه محسوب می‌شود. هرگونه تغییر و دگرگونی در دانش و فناوری تأثیر خود را در آموزش نیروی انسانی به جا می‌گذارد. این نشان می‌دهد که بدون بهره‌گیری از فرایندهایی دانش‌محور در قدرت نظامی، دگرگونی‌چندانی در قابلیت نیروی انسانی برای مقابله با تهدیدها حاصل نمی‌گردد (اسنایدر، ۱۳۸۴: ۶۵).

از سوی دیگر می‌توان این موضوع را مورد توجه قرار داد که دگرگونی در چارچوب‌های علمی از یک‌سو به تکامل فناوریانه منجر گردیده و از سوی دیگر حوزه‌های نظامی، اولین و اصلی‌ترین مصرف‌کنندگان فناوری و کالاهای دانش‌محور محسوب می‌شود. شواهد موجود نشان می‌دهد که بخش قابل‌توجهی از هزینه‌های تحقیق و توسعه در کشورهای گوناگون از سوی نهادهای نظامی مورد استفاده قرار می‌گیرد. پنتاگون را می‌توان اصلی‌ترین سازمان دفاعی جهان دانست که پروژه‌های توسعه نظامی را طراحی، پیگیری و کنترل می‌کند (تافلر، ۱۳۷۰: ۱۴۲).

این مجموعه با طیف گسترده‌ای از شرکتهای تسلیحاتی مرتبط بوده و هرگونه برنامه نظامی را از راه حمایت از چنین مجموعه‌هایی پیگیری می‌نماید. نقش پنتاگون در توسعه قابلیت‌های فناوریانه آمریکا را باید ناشی از چگونگی بهره‌گیری از قابلیت‌های فنی و دانش نظامی شرکت‌های چندملیتی دانست. در این وضعیت، دگرگونی‌های ابزاری و فناوریانه بر آموزش، رفتار نظامی و شکل‌بندی‌های رفتار راهبردی تأثیر می‌گذارد.

در چنین وضعیتی شاهد «فضای امنیتی متناقض»^۱ می‌باشیم. از یک‌سو، آمریکا در وضعیت «مافوق قدرت»^۲ قرار می‌گیرد؛ از سوی دیگر این کشور با مسائل جدید امنیتی و استراتژیک روبه‌رو می‌شود، مسائلی که مربوط به حوزه ژئوپولیتیک خاورمیانه و آسیای جنوب غربی است. در این منطقه جغرافیایی آمریکا با مسائل متعدد و متنوعی روبه‌رو گردیده است.

در فرایند جدید نظام بین‌الملل، رقبای سنتی آمریکا نقش ساختاری جدیدی پیدا کردند. آنان تمایلی به رقابت و رویارویی استراتژیک با آمریکا نداشته و از سوی دیگر، تلاش می‌کنند تا موقعیت خود را به گونه مؤثری ارتقا بخشند. این امر نشان‌دهنده وضعیتی است که از یک‌سو رقبای جدید بین‌المللی و منطقه‌ای ظهور پیدا می‌کنند، از طرف دیگر امکان موازنه و رقابت آمریکا با بازیگران جدید در وضعیت دشوارتری قرار می‌گیرد.

هر یک از مؤلفه‌های یاد شده براساس قالب‌های نظری و ادراکی برخی از راهبردها پردازان تبیین گردیده است. این موضوع نشان می‌دهد که به موازات توسعه دانش و تکامل فناوری، رهیافت‌های نظری جدیدی نیز تولید می‌شود. هر یک از نظریه پردازان تلاش دارند تا رابطه سازمان‌یافته‌ای را بین فناوری و نیروی انسانی برقرار نموده و از این راه بر رفتار راهبردی کشورهای متبوع خود، در روند تأمین ضرورت‌های امنیت ملی مشارکت نمایند. بسیاری از رهیافت‌های راهبردی را می‌توان بازتاب رابطه پایان‌ناپذیر قدرت، فناوری و راهبرد دانست (Parsi & Yetiv, 2008: 323).

1. Security Paradoxical Situation

2. Hyper power

کشوری که بخش قابل توجهی از منابع و منافع خود را از راه محیط‌های حاشیه‌ای تأمین می‌کند، طبیعی است که همواره در صدد برنامه‌ریزی برای هماهنگ‌سازی منابع با ضرورت‌های راهبردی باشد. در این ارتباط می‌توان گفت:

«برنامه‌ریزی (راهبردی) همواره دستور کاری برای آینده است. برنامه‌ها در افق‌های زمانی متفاوت تهیه می‌شوند... برنامه‌ریز مجموعه‌ای از فعالیتها و اقداماتی را که باید صورت پذیرد تا آینده مطلوب شکل بگیرد تعیین و به مجریان آن تکلیف می‌کند... جوهره برنامه‌ریزی، هماهنگی است... افزون بر هماهنگی، بهینه‌یابی و بهینه‌سازی برای بیشینه‌کردن اهدافی مانند دستیابی به بالاترین توانمندی نظامی، کاهش نیروی انسانی، کم کردن هزینه‌ها و کاهش هدف منابع از اهمیت برخوردار است» (قاضی‌زاده‌فرد، ۱۳۸۸: ۶-۵).

چنین رویکردی نتوانست نتایج مؤثر و مطلوبی را برای اهداف راهبردی آمریکا در بر داشته باشد. علت آن، تداوم نبردهای کم‌شدت در دوران پس از اقدامات نظامی تهاجمی و جنگ گسترده بود. تجربه عراق و افغانستان نشان داد که آمریکا در مرحله اول با سرعت زیادی به پیروزی رسید، اما چنین نتیجه‌ای نتوانست دوام بلندمدت داشته باشد و یا اینکه ثبات منطقه‌ای را به وجود آورد (Lobell, 2008: 92).

تجربه آمریکا نشان داد که پیروزی نهایی با برتری فناوریانه و نبردهایی مبتنی بر سلاح‌های کیفی و هوشمند، حاصل نخواهد شد. رابطه بین کمیت و کیفیت در تولید قدرت نظامی را باید به‌عنوان یکی از ضرورت‌های سازمان نظامی در دوران پس از رقابت‌های ساختاری در نظام بین‌الملل دانست. در عصر جدید رقابت‌های بین‌المللی در چارچوب بازدارندگی کارکرد خود را از دست داده است. در این دوران، ساخت‌های نظامی متنوع و منعطف در مقایسه با سازمانهایی که فقط بر کمیت و یا کیفیت متمرکز می‌شوند از قابلیت تحرک و توانمندی عملیاتی بیشتری برخوردارند. در دورانی که محوریت رفتار راهبردی در حوزه‌های منطقه‌ای متمرکز یافته‌اند، طبیعی است که هرگونه نبرد باید به ویژگیهای ژئوپولیتیکی آن منطقه نیز توجه کند (Parsi & Yetive, 2008: 35).

۱. ضرورت‌های راهبردی بازسازی چتر دفاع موشکی

از اواخر دهه ۱۹۹۰ نشانه‌های جدیدی از اقتدارگرایی روسی ایجاد می‌شود. ولادیمیر پوتین از جایگاه منحصر به فردی برخوردار شده و الگوی امنیتی خود را در مقابله با فضای انفعالی روسیه طراحی می‌کند. وی موفق می‌شود، راهبرد امنیتی جدیدی را در سال ۲۰۰۰ برای امنیت ملی روسیه تدوین نماید. وی بر اصول «رنالیسم تدافعی» تأکید داشته و بر این اعتقاد بود که افزایش قدرت نظامی روسیه زمینه ایجاد تعادل بیشتری را برای امنیت نظام بین‌الملل فراهم می‌سازد. به موازات بازسازی قدرت در روسیه، کشورهای آسیایی نیز توانستند موقعیت خود را ارتقا دهند.

رابرت گیلپین تفسیر جدیدی از اقتصاد سیاسی در روابط بین‌الملل ارائه می‌دهد. وی بر این اعتقاد است که کشورهای آسیایی طی سالهای دهه ۱۹۹۰ به رشد اقتصادی زیادی دست یافتند. افزایش قابلیت‌های اقتصادی کشورهای آسیایی وضعیتی را به وجود آورد که براساس آن آسیا دیگر در حاشیه نظام بین‌الملل قرار نمی‌گیرد؛ بلکه با تغییرات بنیادین در اقتصاد جهانی زمینه برای ارتقای نقش سیاسی و بین‌المللی کشورهای آسیایی فراهم می‌شود (Alger, 1982: 65).

برخی کشورها توانسته‌اند از قابلیت‌های اقتصادی خود در جهت ارتقای توان نظامی، راهبردی و همچنین فناوری‌های ارتباطی-اطلاعاتی بهره‌مند شوند. در وضعیت جدید نظام بین‌الملل، آمریکایی‌ها بار دیگر احساس تهدید منطقه‌ای نمودند، تهدیداتی که می‌تواند فضای منطقه‌ای را به حوزه بین‌الملل منتقل نماید. در این دوران بار دیگر محافظه‌کاران در حوزه‌های سیاسی، نهادهای امنیتی و فضای استراتژیک آمریکا از جایگاه مؤثرتری برخوردار شدند.

آمریکایی‌ها درصدد برآمدند تا موقعیت نظامی و همچنین قابلیت‌های امنیتی ایالات متحده را در مناطق مختلف ژئوپولیتیکی ارتقا دهند. نظامی‌گری یکی دیگر از نشانه‌های قدرت ملی آمریکا محسوب می‌شد که در دوران کلینتون در وضعیت تعادلی قرار گرفت، اما از اواخر دهه ۱۹۹۰ بار دیگر نقش محوری در طرح‌ریزی امنیتی و راهبردی آمریکا پیدا کرد.

این طرح از یک‌سو در حوزه‌های ژئوپولیتیکی اروپای شرقی و از طرف دیگر در منطقه ژئوپولیتیکی خاورمیانه طراحی گردیده بود. طبعاً روسیه اصلی‌ترین مخالف چنین

برنامه‌های دفاعی تلقی می‌شد. مقامات این کشور بر این اعتقاد بودند که هرگونه برنامه‌ریزی دفاعی براساس الگوهای قدرت محور امنیت آمریکا و متحدانش را در اروپا و خاورمیانه به میزان مؤثرتری تأمین می‌نماید. بنابراین رقابتهای جدیدی ایجاد شد که معطوف به بازسازی پروژه‌های دوران جنگ سرد برای ارتقای قدرت بازدارنده آمریکا محسوب می‌شد.

۲. ضرورت‌های فناوریانه در بازسازی چتر دفاع موشکی

هرگونه تکامل فناوریانه، بر نوع برداشت راهبردی تأثیر دارد. براساس فرامینی که منجر به تکامل ابزارهای نظامی می‌شود، فضای فرهنگی، سیاسی و سازمانی نیز تغییر پیدا می‌کند. از همه مهمتر آنکه دگرگونی در سامانه‌های نظامی پاسخی به شکل‌بندی‌های محیط تهدید است. زمانی که جنگها از وضعیت جهانی به حوزه‌های منطقه‌ای و محلی منتقل می‌شوند، ابزارهایی مورد استفاده واقع می‌شود که از پیچیدگی بیشتر و سرعت و دقت بالاتری برخوردار است. به‌طور کلی، تهدیدهای منطقه‌ای و محلی به‌ویژه تهدیدهایی که ماهیت ناهمگون دارند، نیازمند آن هستند که با ابزارهای نظامی و ساختار سازمانی پیچیده‌تری کنترل شوند (Hass and Indyk, 2009: 48).

توسعه و تحول فناوریانه در جنگها نه‌تنها بر سازمان نظامی بلکه بر نوع قابلیت و توانمندی نیروی انسانی آثاری به‌جا می‌گذارد. شواهد نشان می‌دهد که میدان‌های نبرد به‌گونه‌ای مرحله‌ای کوچکتر شده و این موضوع با بهره‌گیری از سامانه‌های کنترل نظامی انجام می‌شود.

همان‌گونه که امانوئل کاستلز موضوع «تراکم زمانی» را در ارتباط با شکل‌بندی‌های تعامل مالی و تجاری مطرح نمود، می‌توان نشانه‌هایی را مورد ملاحظه قرار داد که به موجب آن فناوری‌های جدید نظامی نه‌تنها مؤلفه‌هایی مانند «تراکم زمانی» را شکل می‌دهد، بلکه عامل «تراکم مکانی» نیز هست (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۵).

اگرچه با ابزارها و فناوری‌های جدید نظامی می‌توان جلوه‌هایی از رفتار راهبردی را مورد ملاحظه قرار داد که مبتنی بر سلاح‌های هوشمند برای انجام اقدامات سریع، چندجانبه و توسعه‌یابنده باشد، برای تحقق چنین اهدافی در ساختار دفاعی آمریکا: «مثلث آهنینی ایفای نقش می‌کند که شامل مقاطعه‌کاران دفاعی، دیوان‌سالاران دفاعی و

کنگره است. مجموعه یاد شده، اجزای اصلی در ساختار نظامی- صنعتی ایالات متحده را به هم پیوند می‌دهد. این مجموعه، نیروهای نظامی را قادر می‌سازد که برای سیاستها و برنامه‌های تسلیحاتی خود تلاش و مبارزه نمایند.» (ویتکف و کاگلی، ۱۳۸۲: ۵۵۵).

به موازات گسترش موج سوم دموکراسی در ساختار سیاسی کشورها، شاهد تحول بنیادین و دگرگونی‌های مشهودی در حوزه نظامی و راهبردی بوده‌ایم. این امر نشان می‌دهد که کشورهای توسعه‌یافته صنعتی به‌ویژه آمریکا توانسته‌اند انقلاب در امور نظامی را به‌گونه مؤثر، فراگیر و همه‌جانبه به انجام رسانند. ابزارهای جدید نه تنها در حوزه «جنگ اطلاعات» و «جنگ سایبر» شکل گرفته و توسعه یافته است، بلکه نشانه‌های آن را می‌توان در تکامل جنگ‌افزارهای سستی نیز دید.

رابطه بین جنگ، جنگاور و ابزارهای نظامی، ماهیت به‌هم پیوسته و نظام‌واره دارد. هرگاه انقلاب در امور نظامی به انجام رسد، می‌توان آن را به مفهوم دگرگونی بنیادین در همه حوزه‌های قدرت و رفتار راهبردی دانست. در عصر موجود، تحول در سخت‌افزار و نرم‌افزار نظامی به‌گونه‌ای انجام گرفته که آثار آن را می‌توان در رفتار راهبردی هم دید. جنگهای جدید با ابزارهایی انجام می‌گیرد که تافلر آن را ابزارهای جنگ موج سوم دانسته است. ابزارهایی که ماهیت هوشمند، هدایت‌کننده و هدایت‌شونده دارند (تافلر، ۱۳۷۰: ۲۲۵).

در اجرای چنین طرحی، مجموعه‌های مختلفی مشارکت نمودند. نهادهای پژوهشی، شرکت‌های خصوصی، وزارت دفاع و ستاد مشترک ارتش آمریکا از جمله مجموعه‌هایی هستند که در طراحی و اجرای طرح دفاع موشکی ملی (NMD) ایفای نقش نمودند. آنان برنامه‌های دفاعی خود را در جهت مقابله با تهدیدات منطقه‌ای و بین‌المللی طراحی نمودند. به‌طور کلی، موضوع مقابله با تهدیدات دفاعی و امنیتی را می‌توان از وظایف افرادی دانست که کار اصلی آنان برنامه‌ریزی دفاعی مشترک است. آنان برنامه‌های خود را در مجموعه‌ای با عنوان «بررسی چهارساله دفاعی»^۱ تدوین می‌نمایند.

چگونگی فعال‌سازی نیروهای نظامی آمریکا برای مقابله با تهدیدات و سازمان‌دهی مجدد ساختار دفاعی کشور در این مجموعه ارائه می‌شود. در سالهای

۱۹۹۷ و ۲۰۰۱، گروهی که برنامه‌های دفاعی آمریکا را تنظیم و طراحی می‌کردند بر ضرورت اقدامات تهاجمی‌تر تأکید داشته و از سوی دیگر درصدد برآمدند تا شکل‌بندی‌های قدرت دفاعی و امنیتی خود را برای مقابله با تهدیدات نامتقارن تدوین نمایند. به این ترتیب موضوع «چتر دفاع موشکی» آمریکا در اواخر دهه ۱۹۹۰ برای مقابله با تهدیدات نامتقارن از سوی کشورهای همانند ایران و همچنین برای بازدارندگی مؤثر در برابر قدرت استراتژیک ایالات متحده طراحی گردید (Bahgat, 2008: 352).

هدف از دگرگونی‌های فناوریانه آن است که جنگ ماهیت دقیق‌تری پیدا کند. برخی از تحلیلگران این فرایند را «دموکراتیزاسیون جنگ» می‌نامند. آنان بر این اعتقادند که به هر میزان جنگها از دقت بیشتری برخوردار شده و یا اینکه تلفات کمتری داشته باشد، با اهداف دموکراتیک کشورهای صنعتی، هماهنگی و همگونی بیشتری خواهد داشت (Hunter, 2009: 51).

هرگاه تحول فناوریانه در حوزه‌های نظامی ایجاد می‌شود، نقاط عطف تاریخی و دگرگونی در موازنه نظامی نیز به وجود می‌آید. این نشان می‌دهد که فناوری می‌تواند خلق‌کننده فرایندهای جدیدی از رفتار سیاسی کشورها بوده و دگرگونی‌هایی را در حوزه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی ایجاد کند. شواهد گویای آن است که: «در ادوار گوناگون، چنین ابداعاتی، تأثیرهای ژرف داشته است. ابزار، عقاید و نهادهای رایج جنگی را به شکل بنیادین تغییر جهت داده به گونه‌ای که جنگیدن را به یک ضرورت ثابت تبدیل نموده است. این ناپیوستگی‌های بنیادین در ماهیت جنگ را انقلاب در امور نظامی می‌نامند... انقلاب در امور نظامی، لزوماً محصول تغییر و دگرگونی در ابزار و تسلیحات جنگی یا دگرگونی در فناوری‌های پشتیبانی‌کننده نیست... آنچه یک انقلاب به آن نیاز دارد، دگرگونی در بیشتر ابعاد و شیوه‌های رزم است» (لتم، ۱۳۸۴: ۲۰-۴۱۹).

اگرچه تحول فناوریانه بر فرایندهای راهبردی تأثیر قابل توجهی می‌گذارد، اما کوهن و توماس کینی بر این اعتقادند که هرگونه دگرگونی در شیوه‌های کنش نظامی فقط با فناوری و ابزارهای رزمی ارتباط برقرار نمی‌کند. طیف گسترده‌ای از مؤلفه‌های ادراکی، رفتاری و تکنیکی وجود دارند که بر منازعات به‌ویژه جنگهای منطقه‌ای تأثیر می‌گذارند. می‌توان تأکید کرد که: «فناوری به‌تنهایی قادر به ایجاد انقلاب‌های مؤثر در

حوزه راهبردی نیست. باید به موازات فناوری، سازماندهی نظامی کشورها برای بهره‌گیری از ابزارهای نظامی دگرگون شود، نیروی انسانی از قابلیت‌های مؤثرتری در رفتار سازمانی برخوردار گردد و در نهایت اینکه تدابیر عملیاتی جدید به‌وجود آید. همه مؤلفه‌ها و موارد یاد شده بر ساختار نظامی و شکل‌بندی جنگهای منطقه‌ای تأثیر به‌جا می‌گذارند.» (Keany and Cohen, 1993: 238).

۳. پاسخ به تهدیدات منطقه‌ای نامتقارن

براساس چنین رویکردی راهبردپردازان آمریکایی به این جمع‌بندی رسیدند که: نشانه‌های جدید و متنوعی از تهدیدات وجود دارد که عامل ایجاد مخاطره امنیتی، بازدارندگی و همچنین تهدیدات نامتقارن در برابر منافع استراتژیک آمریکا خواهد بود. از سال ۲۰۰۱ به بعد، به‌ویژه پس از شکل‌گیری حادثه ۱۱ سپتامبر، آمریکایی‌ها بر ضرورت مقابله با تروریسم تأکید داشته‌اند. آنان گروههای بنیادگرا و بازیگرانی را که دارای جهتگیری تندروانه هستند به‌عنوان نماد تروریسم دانسته و به مقابله با آنها مبادرت می‌ورزند. در استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۶ آمده است که: «شکست تروریسم نیازمند یک استراتژی بلندمدت و تغییر در الگوهای قدیمی است. آمریکا در حال جنگ با دشمن جدید و با دامنه جهانی می‌باشد. ما دیگر نمی‌توانیم برای متوقف ساختن تروریست‌ها بر بازدارندگی یا اقدامات دفاعی به‌منظور خنثی ساختن اقدامات آنها در آخرین لحظات اتکا کنیم. ما باید جنگ را به‌خانه دشمن بکشیم تا آنها را به عقب‌نشینی وادار سازیم. برای موفقیت در تلاش‌هایمان به حمایت و اقدام هماهنگ دوستان و متحدانمان نیازمند هستیم» (متقی، ۱۳۸۵: ۱۱۵).

به موازات افزایش قدرت تحرک آمریکا و سایر قدرت‌های بزرگ، شاهد ظهور پدیده‌ای هستیم که چالش‌های مشهودی را در برابر توان نظامی و عملیاتی آمریکا ایجاد می‌کند. به‌عبارت دیگر، «تهدیدهای نامتعارف» در محیط‌های منطقه‌ای ظهور یافته است. راهبردپردازان آمریکایی بر این اعتقادند که مقابله با این‌گونه تهدیدها فقط از راه سرعت عمل امکان‌پذیر خواهد بود، می‌توان تأکید کرد که: «تغییرات اساسی در عرصه سیاست بین‌الملل همراه با دگرگونی در شکل جنگ که ناشی از تحول در فناوری است، موجب شده است تا راهبردپردازان و طراحان به ارزیابی مجدد محیط مناقشه پردازند. همراه با

این تغییرات، شکل‌گیری انقلاب در امور نظامی، واکنشی مؤثر در برابر تهدیدات محسوب می‌شود. در همین زمان، انقلاب در موضوعات و ابزارهای نظامی، زمینه ایجاد رهنامه‌ای را فراهم آورده که از یک سو ماهیت پیشگیرانه داشته و از سوی دیگر، ابتکار عمل را در محیط عملیاتی به وجود می‌آورد» (متیوز، ۱۳۸۵: ۲۶۷).

ظهور اندیشه نامتقارن طراحی «چتر دفاع موشکی» برای مقابله با واحدهای منطقه‌ای در راستای مقابله با تهدیدات نامتقارن انجام پذیرفت. انتقال فناوری موشکی به کشورهای مختلف آنان را قادر ساخت تا بتوانند در حوزه‌های منطقه‌ای به قدرت بازدارنده نایل شوند. آنان همچنین از این طریق توانستند به مطلوبیت‌هایی در جهت انجام «جنگ نامتقارن» در برابر قدرتهای بزرگ دست یابند. این امر برای منافع و همچنین مطلوبیت‌های امنیتی آمریکا ممکن بود مخاطراتی را به وجود آورد.

سازمان‌های نظامی در عصر موج دوم انقلاب صنعتی ماهیت نیرومحور داشتند. هدف از جنگ در این دوران را می‌توان مقابله و انهدام نیروی نظامی دانست. این روند در عصر موجود با تغییراتی همراه گردیده است. به عبارت دیگر، هدف از جنگ را می‌توان از کار انداختن قابلیت‌های متنوع نیروهای دشمن دانست. این امر ممکن است از راه بهره‌گیری از ابزارهایی انجام پذیرد که دارای توان غیرتخریبی بوده، امکان تحرک نیروهای رقیب را به حداقل ممکن رسانند.

ساختارهای نظامی دانش‌محور دارای سازمان محدودی هستند، اما از ابزارهای هوشمند و قابلیت تحرک بالایی برخوردارند. محور اصلی قدرت این سازمان‌ها در سامانه ارتباطات فضایی است. هر نیروی پیاده، رزمی و یا مجموعه‌های وابسته به یگان‌های عملیات هوایی از یک‌سو دارای کارکنان محدود بوده و از سوی دیگر، قابلیت‌های عملیاتی محدودکننده‌ای را خواهند داشت. این امر بیانگر شرایطی است که ابزارهای جنگ هوشمند از یک سو توانایی گردآوری، تجزیه و تحلیل و پخش نیرو براساس تنوع اطلاعات را داشته و از سوی دیگر با نشانه‌گیری‌های نقطه‌ای در صدد برمی‌آیند تا نیروی متعارض را در شرایط هدف‌گیری نقطه‌ای قرار دهند (Libbicki, 1996: 271).

در اواخر دهه ۱۹۹۰، راهبردپردازان آمریکایی به این جمع‌بندی رسیدند که کشورهای مسلط منطقه به موازات گروه‌های مقاومت در حوزه‌های مختلف جغرافیایی

برای نیل به اهداف خود مبادرت به سازماندهی تهدیدات نامتقارن خواهند نمود. آنان محور اصلی فعالیتهای دفاعی و امنیتی خود را برای مقابله با تهدیدات نامتقارن سازماندهی نمودند. اسناد امنیت ملی آمریکا نشانه‌های مختلفی از تهدیدات نامتقارن را منعکس می‌سازد. باید تأکید داشت که تهدیدات نامتقارن، نقاط آسیب‌پذیری را هدف قرار می‌دهند که برای آمریکا و همچنین سایر کشورهای غربی امکان کنترل نباشد (Lobell, 2008: 94).

آنان از شیوه‌ها، ابزارها و روشهایی بهره می‌گیرند که قابلیت اجرایی و عملیاتی مضاعفی را ایجاد می‌کند. در روند اجرای تهدیدات نامتقارن زمینه برای غافلگیری ساختار نظامی آمریکا در حوزه‌های ژئوپولیتیکی افزایش خواهد یافت. اندیشه جنگ نامتقارن این مطلوبیت را برای آمریکا ایجاد نمود که حوزه عملیاتی و «پایگاههای واکنش سریع» خود را در حوزه‌های جغرافیایی مختلف متنوع سازند.

از آنجا که ساختار نظامی آمریکا در قرن ۲۱ درگیر جنگهای منطقه‌ای است، از این‌رو نیاز مبرمی به ابزارهای نوین با قابلیت‌های فناورانه بالا و نیروی انسانی دارد تا بتواند بر نبردهای منطقه‌ای غلبه نماید. به‌طور کلی، رابطه مستقیمی بین جنگهای منطقه‌ای، فناوری نوین و همچنین نیروی انسانی وجود دارد که قابلیت و توانمندی لازم برای بهره‌گیری از چنین امکاناتی در روند مقابله با نبردهای منطقه‌ای را داشته باشند. بررسی محتوای سایت یگان‌های نظامی آمریکا نشان می‌دهد که مشخصات اعلام شده برای پذیرش نیروهای عملیاتی جدید در ساختار نظامی آمریکا به‌گونه‌ای است که از قابلیت لازم برای تأثیرگذاری موفقیت‌آمیز در نبردهای منطقه‌ای برخوردار باشد.

تنوع در ساختار دفاعی مانع از اجرای تهدیدات نامتقارن تلقی می‌شد. سازماندهی «سپر دفاع موشکی» در حوزه‌های مختلف جغرافیایی می‌توانست موقعیت آمریکا را در مناطق بحرانی ارتقا دهد. استیون متز، رابطه بین چتر دفاعی و همچنین مقابله با تهدیدات نامتقارن را مورد توجه قرار می‌دهد. وی بر این اعتقاد است که: «تهدیدات جدید ماهیت منازعات استراتژیک را تحت تأثیر قرار داده است. پژوهشگران دفاعی و امنیتی آمریکا وقتی که درباره تهدیدات آینده صحبت می‌کنند، آن را در شکل جدیدی از رفتار عملیاتی و امنیتی می‌بینند (هوسک، ۱۳۸۴: ۲۵)، رفتاری که بدون برنامه‌ریزی، زمانبندی و مکان‌یابی برای انجام اقدامات تهاجمی محسوب می‌شود. در

این شرایط تمام کشورها در معرض تهدید قرار می‌گیرند. نبود تقارن به معنای بهره‌گیری از حوزه‌های ضعف و عرصه‌های ضربه‌پذیر امنیتی است. هرگاه رویکردهای مبهم یا رفتارهای پیش‌بینی‌نشده ظهور پیدا کند، از این طریق حوزه‌های خطرپذیر امنیتی آمریکا تهدید می‌شوند. از سوی دیگر زمینه برای فعال‌سازی نیروهایی به وجود می‌آید که اکنون جنگ نامتقارن علیه اهداف امنیتی آمریکا را مورد استفاده قرار می‌دهند. در چنین وضعیتی، ضربه‌پذیری و تهدیدات فراروی آمریکا افزایش می‌یابد. بنابراین باید الگوهایی به کار گرفته شود که از ظهور تهدیدات نامتقارن و تبدیل آن به عملیات نامتقارن جلوگیری شود».

۴. تجارب عملیاتی آمریکا در مقابله با تهدیدهای منطقه‌ای و بین‌المللی

زمانی که اندیشه تهدیدات نامتقارن در تفکرات استراتژیک آمریکا از اهمیت و مطلوبیت مؤثرتری برخوردار شد، زمینه برای طراحی ساخت‌های جدید دفاعی به وجود آمد. از این مقطع زمانی به بعد مهمترین رویکرد راهبردی آمریکا را باید در طراحی روشهایی دانست که می‌توانند بر فرایندهای تهدید نامتقارن غلبه کنند. این مطلب نشان می‌دهد که تولید سلاح‌های جدید، واکنشی به تهدیدهای نوین در فضای سیاسی، منطقه‌ای و بین‌المللی است. محیط تهدید و نیروهای تهدیدکننده، شرایط لازم برای تولید جنگ‌افزارهای جدید را به وجود می‌آورد. این موضوع در ساختار سازمانی و عملیاتی آمریکا از جایگاه مؤثر و اجرایی برخوردار است. به عبارت دیگر هرگاه تهدیدهای جدیدی ظهور پیدا کند، زمینه‌های لازم برای مقابله با چنین تهدیدهایی فراهم می‌شود.

ستاد مشترک ارتش آمریکا و همچنین وزارت دفاع ایالات متحده به همراه سازمانهای اطلاعاتی شانزده‌گانه آن کشور، نوع تهدیدها را مشخص نموده و برای مقابله با تهدیدهای موجود و همچنین تهدیدات احتمالی آینده مبادرت به برنامه‌ریزی راهبردی برای تولید سلاح‌های نوین می‌نمایند. این موضوع نشان می‌دهد که هرگونه تکامل ابزاری در کشورهای توسعه‌یافته صنعتی با ضرورت‌های مقابله با تهدیدها پیوستگی دارد.

از سوی دیگر منطق توسعه دفاعی و راهبردی در کشورهای گوناگون گویای این است که باید ساختار نظامی کشورها به‌گونه‌ای تدریجی کوچک‌تر و سازمان‌یافته‌تر گردد. به‌عبارت دیگر، هرگاه تهدیدها ماهیت متنوع و پیچیده‌تری پیدا کند، در آن صورت برای مقابله با تهدیدها بیش از آنکه ساختار انسان‌محور اهمیت داشته باشد، ضرورت‌هایی مانند بهره‌گیری از فناوری در اولویت راهبردی قرار می‌گیرد، بنابراین تحول در ابزار نظامی بدون توجه به منطق توسعه کشورها انجام نمی‌گیرد.

از نظر راهبردی‌پردازان آمریکایی سازماندهی چتر دفاع موشکی باید بتواند بر برخی از نشانه‌های آسیب‌پذیری راهبردی آمریکا غلبه نماید. از جمله این مؤلفه‌ها می‌توان به «غافلگیری»^۱ و «عدم اطمینان» اشاره کرد: «غافلگیری» به معنای آن است که زمان برای واکنش به تهدیدات نامتقارن محدود بوده، بنابراین لازم است تا از ابزارها و مجموعه‌هایی استفاده شود که بتواند بر غافلگیری و زمان نداشتن برای تصمیم‌گیری غلبه نماید. از سوی دیگر، شرایط مورد نظر آمریکا در فضای منطقه‌ای و بین‌المللی، جلوه‌هایی از عدم اطمینان را منعکس می‌سازد.

برای مقابله با غافلگیری و عدم اطمینان، آمریکایی‌ها بر ضرورت تحرک استراتژیک و فعال‌سازی نظام‌هایی تأکید نمودند که اولاً از قابلیت لازم برای تعقیب سریع برخوردار باشد و از طرف دیگر بتواند ضربه متقابل را وارد نماید. برنامه‌ریزان آمریکایی بر این اعتقادند که چتر دفاع موشکی می‌تواند چنین توانمندی‌یی را برای اهداف دفاعی و امنیتی آمریکا ایجاد کند.

روش‌های مقابله با تهدیدات نامتقارن زمانی که برنامه‌ریزان آمریکایی شکل جدیدی از تهدیدات امنیتی را طراحی و تدوین نمودند، زمینه برای طرح این موضوع مطرح شد که آمریکا چگونه می‌تواند با تهدیدات نامتقارن مقابله نماید؟ برای پاسخ به این موضوع الگوهای مختلفی در دستورکار قرار گرفت. هر الگو در زمان و دوران خاصی از قابلیت کاربرد برخوردار خواهد بود.

1. Surprise

۵. راهکارهای مقابله با تهدیدات نامتقارن منطقه‌ای و بین‌المللی

از آنجایی که تهدیدات نامتقارن ماهیت متنوع، فراگیر، چند لایه و پیچیده‌ای دارد، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که برای مقابله با چنین تهدیداتی لازم است تا الگوهای متنوع‌تری نیز مورد استفاده قرار گیرد. به عبارت دیگر، در عصر ظهور تهدیدات نامتقارن، ابزارهای تهدید از تنوع و فراگیری برخوردار می‌شوند. بنابراین لازم است تا راهبرد چندگانه و متنوعی برای مقابله با چنین تهدیداتی مورد استفاده واقع شود.

هر راهبردی حوزه عملیاتی و ابزارهای خاص خود را برای مقابله با تهدیدات خواهد داشت. در این ارتباط، آمریکایی‌ها چهار راهبرد را در دستور کار خود قرار دادند. لازم به توضیح است که هر یک از موارد یاد شده نیازمند الگوی رفتار دفاعی و استراتژیک خاص خود است. از سوی دیگر، مقابله با تهدیدات نامتقارن نیازمند تنوع رفتار عملیاتی و همچنین استراتژیک خواهد بود (Simon, 2007: 135).

هر یک از این الگوها می‌تواند یکی از اهداف راهبردی آمریکا را تأمین نماید. از سوی دیگر می‌توان تأکید داشت که الگوهای رفتار نامتقارن به موازات یکدیگر سازماندهی شده و می‌تواند بر فرایند «امنیت متراکم» و چندجانبه تأثیر گذارد. روشهای کاربردی آمریکا برای تحقق این اهداف را می‌توان به این شرح مورد توجه قرار داد: چتر دفاع موشکی آمریکا در دو حوزه جغرافیایی طراحی گردیده است. برای مقابله با تهدیدات منطقه‌ای و بین‌المللی شکل‌های مختلفی از رفتار استراتژیک وجود دارد:

الف) بازدارندگی راهبردی در برابر روسیه

حوزه اول مربوط به تداوم بازدارندگی در برابر روسیه است. کشورهای شرق اروپا به ویژه جمهوری چک و لهستان به عنوان اصلی‌ترین مراکز استقرار چنین سامانه‌هایی هستند. از سوی دیگر می‌توان به این جمع‌بندی رسید که روسیه اصلی‌ترین مخالف سپر موشکی در حوزه اروپا است. باراک اوباما و همچنین جوزف بایدن تأکید داشته‌اند که برنامه سپر موشکی در شرق اروپا ادامه می‌یابد.

در دورانی که ساختار نظامی آمریکا، برای اجرای جنگ دانش‌محور برنامه‌ریزی کرد، شاهد بهره‌گیری از میکروترونیک‌ها، مهمات دقیق، فناوری پنهان‌سازی و قابلیت‌های حسگری تقریباً آنی هستیم. این به مفهوم آن است که نه تنها ماهیت

ابزارهای نظامی دگرگون می‌شود، بلکه ساختار سازمانی و نیروی انسانی مربوط به آن نیز در روند دگرگونی قرار خواهد گرفت. ضرورت‌های نگرش نظام‌واره (سیستمی) ایجاب می‌کند که به هر میزان یکی از ابزارها و یا اجزای نظام با تغییر و دگرگونی روبه‌رو شود، زمینه برای تغییر در سایر اجزا نیز ایجاد خواهد شد.

تحولات فناورانه در راستای بهره‌گیری از جنگ دانش‌محور را می‌توان به‌عنوان زمینه‌ای برای دگرگونی در سازمان و کارویژه‌های نیروی انسانی در حوزه‌های دفاعی دانست. در دورانی که برنامه‌ریزی دفاعی و رهنامه نظامی آمریکا برای جنگهای منطقه‌ای در چارچوب جنگ دانش‌محور سازماندهی شده بود، شاهد تغییراتی در ارتباط با فناوری، ابزارهای نظامی، سازمان رزمی، فرایند فرماندهی و نقش‌آفرینی نیروی انسانی هستیم. در این شرایط سامانه موسوم به فرماندهی، کنترل، ارتباطات، رایانه و اطلاعات، محوریت اصلی سازمان‌های نظامی آمریکا در عصر بهره‌گیری از رهیافت‌های دانش‌محور را به‌وجود آورد (Arguilla and Ronfeld, 1993: 15).

در چنین موقعیتی، اهداف مورد نظر در رهنامه نظامی دشمن که مبتنی بر پیروزی است، حاصل خواهد شد. تحقق این گونه اهداف باید در زمان محدودی به انجام رسد. پیروزی سریع را می‌توان نتیجه چالاک‌ی در جنگ دانش‌محور دانست. بنابراین جنگهای دانش‌محور، زمینه فرسایشی شدن نیروهای منطقه‌ای را از بین برد. این‌گونه جنگها باید به پیروزی سریع، قطعی و همه‌جانبه منجر گردد.

ب) مقابله‌گرایی و رویارویی با تهدیدات منطقه‌ای

در این ارتباط، جوزف بایدن در چارچوب کنفرانس امنیتی مونیخ تأکید کرد که سیستم دفاع ضد موشکی برای مقابله با توان نظامی ایران و همچنین بازدارندگی در برابر روسیه ضروری است. دومین حوزه جغرافیایی که زمینه‌های استقرار سپر دفاع موشکی در آن وجود دارد، مربوط به کشورهای حوزه خلیج فارس و خاورمیانه عربی است. عربستان، مصر و امارات عربی متحده در حال طراحی سیستم دفاع منطقه‌ای با مشارکت آمریکا هستند. آمریکایی‌ها از این طریق توانسته‌اند بخشی از منافع و مطلوبیت‌های خود را پیگیری نموده و هزینه‌های سپر موشکی در خاورمیانه را متوجه کشورهای منطقه نمایند (Biden, 2009: 4).

این ابزارها در سالهای دهه ۱۹۸۰ با تحول روبه‌رو گردید و آمریکایی‌ها در جنگ دوم خلیج فارس (ژانویه ۱۹۹۱) سلاح‌های غیرمتعارف ضعیف شده را برای انهدام نیروی زمینی عراق به کار گرفتند. پس از آن، شاهد فرایندی هستیم که به موجب آن امکان بهره‌گیری از چنین ابزارهایی در نبردهای ضدنیرو به وجود آمد. به همان گونه‌ای که از سلاح‌های غیرمتعارف پرحجم در جنگ تمام‌عیار استفاده می‌شود، ابزارهای جدید نیز در اقدامات تاکتیکی و در روند جنگهای منطقه‌ای مورد بهره‌برداری قرار گرفته است (Klare, 1995: 68).

این مطلب نشان می‌دهد که جهتگیری ضد نیرو در ساختار نظامی و رفتار راهبردی آمریکا ادامه یافته است. آمریکایی‌ها از این ابزارها برای به حداقل رساندن تلفات نظامی در جنگهای زمینی استفاده می‌کنند. به‌طور کلی نبرد ضد نیرو برای کاهش توان عملیاتی و یا توان مقاومت نیروهای نظامی کشورهای محسوب می‌شود که قادرند در موازنه قدرت و امنیت منطقه‌ای تأثیرگذار باشند.

تحول فناوریانه توانسته است بر جهت‌گیری نظامی آمریکا از این جهت تأثیرگذار باشد که قدرت و توان تهاجمی آن کشور را حفظ کند و باعث ارتقای آن باشد. قدرت نظامی و تحول در ابزارهای فناوریانه، چنین شرایطی را برای آمریکایی‌ها در جنگهای متعارف، نیمه‌متعارف و همه‌جانبه ایجاد کرده است. طبیعی است جنگهای منطقه‌ای ماهیت ناپایدار داشته و رهنامه نظامی آمریکا بهره‌گیری از سلاح‌های تاکتیکی ضدنیرو و ضدتأسیسات را پیش‌بینی کرده است (Taheri, 2008: 115). از چنین ابزارهایی در جنگهای ۱۹۹۱ در عراق، ۱۹۹۳ در سومالی، ۱۹۹۸ در سودان، ۱۹۹۹ در کوزوو، ۲۰۰۱ در افغانستان و ۲۰۰۳ در عراق استفاده شده است. این روند نشان می‌دهد که تحول در ابزارهای نظامی جدید و همچنین دگرگونی در ماهیت فناوری بر رهنامه نظامی آمریکا تأثیر چندانی نگذاشته است. سلاح‌ها و ابزارهای جدید توانسته است قدرت و قابلیت عملیاتی آمریکا را به میزان قابل توجهی ارتقا داده و جلوه‌هایی از تطابق بین فضای راهبردی دوران جنگ سرد و همچنین پس از جنگ سرد را ایجاد نماید. به‌طور کلی می‌توان تأکید کرد که: «این امر اعتماد و اطمینان آمریکایی‌ها به ماشین صنعتی این کشور برای تولید سخت‌افزار نظامی و تکیه به خود برای پرورش، تجهیز و آموزش یک ارتش عظیم ملی برای مقاصد تهاجمی را توجیه می‌کند. طرفداران این

دیدگاه با تأکید بر اهمیت تجمع و تمرکز نیرو در عملیات نظامی از به‌کارگیری ضربات سریع و سرنوشت‌ساز به نقاط تمرکز نیروی دشمن حمایت می‌کردند. هدف آن بود که ارتش دشمن به نابودی کشیده شده و اراده و توان وی برای ایستادگی و مقاومت به گونه‌ای قاطع درهم شکسته شود» (اسنایدر، ۱۳۸۴: ۴۳۱).

ج) انعطاف‌پذیری ساختار دفاعی

از آنجا که ابزارهای نوین نظامی و عملیاتی از ویژگی تطبیق‌پذیری برخوردارند، بنابراین نیروی انسانی می‌تواند از این ابزارها در محیط‌های گوناگون عملیاتی نیز بهره‌مند شود. در چنین وضعیتی، نیروی انسانی مورد نیاز آمریکا برای جنگهای منطقه‌ای باید از قابلیت‌هایی مانند تطابق‌پذیری با محیط برخوردار باشند. در این شرایط، نیروی انسانی به‌عنوان متغیری متجانس با ابزارهای دفاعی برای غلبه بر محیط پیچیده امنیتی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این امر نیازمند به‌کارگیری ابزارهای مدرن، نیروی انسانی پیچیده و راهبرد انعطاف‌پذیر است.

انعطاف‌پذیری دارای دو شکل است. شکل اول آن مربوط به انعطاف‌پذیری با فضای آب و هوایی محیط عملیاتی است. این نوع انعطاف‌پذیری ماهیت اندامواره دارد. شکل دوم آن ماهیت ادراکی و ذهنی داشته و می‌توان آن را در قالب انعطاف‌پذیری رفتاری مورد توجه قرار داد. انعطاف‌پذیری اندامواره و رفتاری در زمره اجزای هم‌تکمیل در روند عملیات محسوب می‌شوند. بدون انعطاف‌پذیری اندامواره، امکان تحرک و انجام اقدامات عملیاتی در محیط نبرد محدود خواهد بود.

شواهد نشان می‌دهد که فرایند استخدام و استقرار یگان‌های عملیاتی آمریکا در محیط‌های پیچیده امنیتی براساس ضرورت‌های مبتنی بر انعطاف‌پذیری و تطبیق‌پذیری انجام می‌شود. در سالهای دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، «نیروی فرماندهی مرکزی آمریکا» نیروهایی را که استخدام می‌نمود در پایگاه مک‌ویل مستقر می‌کرد. فرایند آموزش، استقرار و تطبیق‌پذیری آنان در همان محیط انجام می‌شد. پس از سال ۲۰۰۵ نیروی نظامی آمریکا برای فرماندهی مرکزی در محیط جغرافیایی حوزه عملیاتی این نیرو استخدام شده، آموزش یافته و مستقر می‌شوند. این امر براساس اصل تطبیق‌پذیری

اندامواره انجام می‌شود. طبیعی است بهره‌گیری از تجارب نبرد منطقه‌ای زمینه ارتقای قابلیت تطبیق نیروی انسانی در شرایط عملیاتی پیچیده را فراهم می‌سازد. در روند انجام چنین اقداماتی، نیروی انسانی آمریکا باید از قابلیت‌هایی مانند تحرک، چالاکی، توانایی پردازش اطلاعات، واکنش سریع به تحولات محیطی، انعطاف‌پذیری عملیاتی و پاسخ قاطعانه به تغییرات تاکتیکی در محیط نبرد برخوردار باشد. در چنین شرایطی، نیروی انسانی برای اینکه بتواند شتاب عملیاتی را در جنگ‌های منطقه‌ای در سطوح تاکتیکی و عملیاتی دارا باشد، لازم است تا از قابلیت‌هایی برخوردار شود که چرخه شناسایی را به‌گونه همه‌جانبه‌ای سازماندهی کرده و از اقدامات مؤثر برای تصمیم‌گیری سریع و همچنین واکنش مؤثر در فضای تهدید بهره‌گیری نمایند. در نتیجه چنین شرایطی، امکان بهره‌گیری از عملیات آفندی سریع و به‌شدت کوبنده وجود دارد.

اگرچه موضوع سپر دفاع موشکی در دوران ریاست‌جمهوری جورج بوش مطرح شد، اما این امر در زمره برنامه‌های طولانی‌مدت و راهبردی آمریکا محسوب می‌شود. طبعاً چنین برنامه‌هایی دارای فرایندی طولانی خواهند بود. به هر میزان که طرح‌ریزی‌های دفاعی از اهمیت راهبردی بیشتری برخوردار باشد، طبیعی است که امکان تداوم، کارآمدی و تأثیرگذاری آن بر محیط منطقه‌ای بیشتر می‌شود.

د) محدودسازی و مهار بازیگران منطقه‌ای

الگوی مهار و محدودسازی استراتژیک به‌عنوان شکلی از بازدارندگی اقتصادی، حقوقی و صنعتی محسوب می‌شود. کشورهای جهان غرب به موازات فعالیت‌های سیاسی تلاش دارند تا محدودیت‌های استراتژیک را برای ایران اعمال نمایند. به‌طور کلی اگر کشورهای که در حوزه کمر بند شکننده قرار دارند در شرایط قدرت استراتژیک قرار گیرند، در آن وضعیت امکان تغییر در موازنه قدرت امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. الگوی مهار و محدودسازی استراتژیک را اولین بار آمریکا علیه اتحاد شوروی در سال ۱۹۴۷ استفاده کرد. از این مقطع زمانی به بعد «استراتژی سد نفوذ» محور تعامل آمریکا-اتحاد شوروی قرار گرفت. چنین روندی در دوران بعد از جنگ سرد متوجه ایران گردیده است. علت آن را می‌توان تغییر در معادله قدرت دانست.

کشورهایی که دارای رویکرد معطوف به «تغییر وضع موجود» باشند، طبعاً در شرایطی قرار می‌گیرند که با محدودیت‌های مستقیم و غیر مستقیم روبه‌رو می‌شوند. الگوی مهار را می‌توان در زمره اقدامات محدود کننده غیرمستقیم استراتژیک دانست. این الگو علیه کشورهایی همانند ایران، عراق (در دوران صدام حسین) و کره‌شمالی در سطح گسترده‌ای اعمال شده است. لازم به توضیح است که مهار و محدودیت استراتژیک به موازات چتر دفاع منطقه‌ای و سپر دفاع موشکی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

این امر به معنای آن است که کشورهای هدف همانند ایران از یک‌سو با محدودیت فناورانه و ابزاری روبه‌رو می‌شوند، از طرف دیگر این کشورها در فضای بازدارندگی نیز قرار خواهند گرفت. آنچه را که هیلاری کلینتون و جوزف بایدن در چارچوب کنفرانس امنیتی مونیخ مطرح کرده‌اند، جلوه‌هایی از محدودسازی استراتژیک به موازات بازدارندگی از طریق سپر دفاع موشکی است.

اولین ویژگی جنگهای منطقه‌ای آمریکا را می‌توان در «عملیات غیرخطی» آن کشور مورد ملاحظه قرار داد. ایالات متحده یگان‌های گوناگون عملیاتی خود را درگیر چنین نبردهایی می‌کند. از سوی دیگر، بسیاری از مجموعه‌های مربوط به سازمان سیا و همچنین اف.بی.آی در روند اقدامات نظامی آمریکا مورد استفاده قرار می‌گیرند. ترتیب و فرایند بهره‌گیری از یگان‌های آمریکایی، ماهیت غیرخطی داشته، اما براساس جلوه‌هایی از «وضوح دید» و بهره‌گیری از سامانه‌های حسگر و ماهواره‌ها، مورد شناسایی، هدایت و سازماندهی عملیاتی قرار می‌گیرند.

دومین ویژگی اقدامات نظامی آمریکا در حوزه‌های منطقه‌ای را می‌توان بهره‌گیری از الگوی «عملیات پرحجم» دانست. این الگو در جنگهای کوزوو، افغانستان و عراق مورد استفاده قرار گرفته است. راهبرد «شوک و بهت» را باید در قالب ضرورت‌های مربوط به عملیات پرشتاب آمریکا در جنگهای منطقه‌ای دانست.

سومین ویژگی رفتار عملیاتی آمریکا را می‌توان در «فضای درهم گسیخته» مورد شناسایی قرار داد. این فضا به مفهوم محیط عملیاتی است که در آن هیچ‌گونه خط مقدمی وجود ندارد، بنابراین کشورهایی که مورد تهدید قرار می‌گیرند، از چند حوزه جغرافیایی با اقدامات نظامی و عملیاتی آمریکا روبه‌رو می‌شوند. به این ترتیب نباید

انتظار داشت که آمریکا در جنگهای منطقه‌ای و در چارچوب فضای درهم گسیخته عملیاتی فقط از یک حوزه جغرافیایی به اقدامات نظامی مبادرت نماید.

ه) عبور از غافلگیری و مقابله با تهدیدات غیر قابل پیش‌بینی

انقلاب اطلاعات منجر به فرآوری در ابزارهای نظامی و همچنین ارتقای ظرفیت ساختار دفاعی آمریکا برای مقابله با تهدیدهای منطقه‌ای گردیده است. مؤسسه‌های پژوهشی در عصر اطلاعات، نه تنها در حوزه ابزارهای تکنیکی به مطالعات فنی و تولید جنگ‌افزارهای جدیدتری مبادرت می‌نمایند، بلکه آنان قادرند تا سطح جدیدی از تحلیل راهبردی را برای کاربرد ابزارهای نظامی به کار گیرند. در عصر اطلاعات، چگونگی کاربرد ابزارهای نظامی، محیط عملیاتی و شیوه‌های رزمی، نقشی مؤثر در مشروعیت کشورها ایفا می‌کند. بنابراین حوزه‌های گوناگونی وجود دارد که مبادرت به مطالعات راهبردی می‌نمایند.

چنین مراکزی را می‌توان در زمره منابع راهبردی تأثیرگذار بر محیط عملیاتی و قدرت ملی کشورها دانست. این مراکز نه تنها بر زیرساخت‌های نظامی کشورها تأثیرگذار خواهند بود، بلکه الگوهای رفتاری آنان را در شرایط بحران و در رویارویی با تهدیدها شکل می‌دهد. شواهد نشان می‌دهد که در عصر اطلاعات: «افزایش تعداد مؤسسه‌های مطالعاتی، نشانه مهم تخصص‌گرایی در نیروی نظامی کشور و تأکید نسبی بر حل چالش‌های معین عملیاتی، راهبردی و یاد گرفتن از دیگران است. ارزش این‌گونه مراکز از نظر اندازه‌گیری قدرت ملی کشورها از توانایی و قابلیت جامعه اطلاعاتی ناشی می‌شود.» (تلیس و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۴۸).

چنین فرایندی نشان می‌دهد که تکامل تدریجی در ابزارهای قدرت ملی و راهبردی بیشترین آثار را در نبردهای نظامی بر جای گذاشته است. انقلاب سوم فناوریانه که در عصر اطلاعات شکل گرفته است، محیط عملیاتی، ابزارهای کنترل محیط و راهبرد مقابله را تحت تأثیر قرار داده است. این امر آثار خود را بیش از هر حوزه دیگری در امور نظامی قرار داده است. نتایج انقلاب اطلاعات در حوزه نظامی، مربوط به تغییرات گسترده در نحوه گردآوری، ذخیره، پردازش، مخابره و ارائه اطلاعات است.

این امر یکی از راههای ایجاد تعادل در فضای ژئوپولیتیکی است که مشخصه اصلی آن را می‌توان در ارتباط با ژئوپولیتیک کمربند شکننده مورد توجه قرار داد. الگوی جنگ بدون درگیری مبتنی بر سازمان‌دهی نیروهایی است که می‌تواند از طریق ابزارهای فناورانه هرگونه قابلیت کشورهای رقیب برای درگیر شدن در روند منازعه را کاهش دهد. به‌طور کلی می‌توان به این جمع‌بندی رسید که قدرت و امنیت از طریق الگوهای مختلفی شکل می‌گیرد.

و) پیروزی بدون جنگ

جنگ بدون درگیری به مفهوم آن است که آمریکا به موازات چتر دفاع موشکی و در عصر تهدیدات نامتقارن از ابزارهایی استفاده نماید که زمینه مقابله با تهدیدات غیرقابل پیش‌بینی را فراهم آورد. جنگ بدون درگیری مربوط به وضعیتی است که ابزارهای جدید نظامی مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ ابزارهایی که مبتنی بر سلاح‌های پست‌مدرن بوده و به‌طور عمده در قالب جنگ الکترونیک و بهره‌گیری از دستگاههای الکترومغناطیسی به انجام می‌رسد. این الگو دارای ویژگیهای متنوعی بوده و می‌تواند زمینه انهدام ابزارهای کلاسیک را به‌وجود آورد (Weigley, 1973: 186).

به موازات افزایش قدرت تحرک آمریکا و سایر قدرت‌های بزرگ، شاهد ظهور پدیده‌ای هستیم که چالش‌های مشهودی را در برابر توان نظامی و عملیاتی آمریکا ایجاد می‌کند. به‌عبارت دیگر، «تهدیدهای نامتعارف» در محیط‌های منطقه‌ای ظهور یافته است. راهبرد پردازان آمریکایی بر این اعتقادند که مقابله با این‌گونه تهدیدها فقط از راه سرعت عمل امکان‌پذیر خواهد بود. به‌طور کلی می‌توان تأکید کرد که: «تغییرات اساسی در عرصه سیاست بین‌الملل همراه با دگرگونی در شکل جنگ که ناشی از تحول در فناوری است، موجب شده است تا راهبرد پردازان و طراحان به ارزیابی مجدد محیط مناقشه پردازند. همراه با این تغییرات، شکل‌گیری انقلاب در امور نظامی، واکنشی مؤثر در برابر تهدیدات محسوب می‌شود. در همین زمان، انقلاب در موضوعات و ابزارهای نظامی، زمینه ایجاد رهنامه‌ای را فراهم آورده که از یک سو ماهیت پیشگیرانه داشته و از سوی دیگر، ابتکار عمل را در محیط عملیاتی به‌وجود می‌آورد» (متیوز، ۱۳۸۵: ۲۶۷).

به هر میزان که جنگ‌افزارهای کشورهای درگیر با آمریکا از دستگاههای الکترونیک پیشرفته‌تری برخوردار باشد، امکان آسیب‌پذیری در روند منازعات نابرابر تاکتیکی و فناوریانه وجود خواهد داشت. جنگ بدون درگیری را می‌توان انعکاس دورانی دانست که سلاح‌های کلاسیک کارکرد خود را از دست می‌دهند. طبعاً جنگ بدون درگیری مربوط به شرایطی است که تفاوت در قابلیت فناوریانه کشورهای صنعتی با واحدهای منطقه‌ای همانند ایران افزایش پیدا کند. در دهه‌های ۱۹۹۰ و همچنین ۲۰۰۰ شاهد عملیات پرشدت در چارچوب استراتژی «شوک و بهت» بوده‌ایم. این روند در دهه آینده در فضای جنگ بدون درگیری قرار می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

بازسازی ساختار دفاعی آمریکا برای مقابله با تهدیدات نامتقارن بعد از جنگ سرد انجام شده است. این امر بر اساس مبانی ثابت رفتار استراتژیک برای مقابله با تهدیدات بالقوه و بالفعل صورت گرفته است. بنابراین سازماندهی چتر دفاع موشکی آمریکا را باید به‌عنوان یکی از شاخص‌های رفتار استراتژیک آمریکا در دوران بعد از جنگ سرد دانست. در سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۰۹ امکان فعال‌سازی چنین سامانه‌ای علیه ایران وجود ندارد. علت این امر را می‌توان در برنامه‌های آمریکا در جهت اجرای سیاستهای تعادلی مورد توجه قرار داد.

از سوی دیگر بحران اقتصادی در نظام سرمایه‌داری هزینه‌های دولت اوپاما را افزایش داده است. اگرچه بایدن، هیلاری کلینتون و رابرت گیتس در زمره افرادی محسوب می‌شوند که بر ضرورت اجرای چنین سامانه‌ای تأکید دارند، اما اجرای آن در کوتاه‌مدت امکان‌پذیر نخواهد بود. از سوی دیگر باید به این جمع‌بندی رسید که بدون نصب چنین سامانه‌ای، میزان آسیب‌پذیری امنیتی و استراتژیک آمریکا در روند حمله نظامی به کشورهای متعارض افزایش می‌یابد. به همین دلیل است که برنامه عملیاتی آنان برای انجام اقدامات نظامی پر دامنه مربوط به شرایطی است که سامانه سپر دفاع موشکی، فعالیت خود را آغاز کرده باشد.

این سامانه می‌تواند قابلیت‌های دفاعی بیشتری را برای آمریکا ایجاد نماید. طبعاً هرگونه اقدام نظامی بدون بررسی فرایندهای عکس‌العملی انجام نخواهد شد. شواهد

موجود نشان می‌دهد که اگرچه ایران و روسیه مخالف سپر دفاع موشکی آمریکا هستند، اما کشورهای عضو ناتو به همراه واحدهای منطقه‌ای خلیج فارس از استقرار چنین مجموعه‌ای حمایت خواهند کرد. از سوی دیگر، اجرای چنین طرحی نیازمند هزینه‌های اقتصادی قابل توجهی بوده که آمریکا در شرایط و فضای مربوط به رکود اقتصادی، تمایل چندانی به فعال‌سازی چنین طرحهایی نخواهد داشت.

روند یاد شده گویای آن است که «سپر دفاع موشکی» ادامه «ابتکار دفاع استراتژیک» آمریکا است. این امر نشان می‌دهد که باوجود تغییر ساختار نظام بین‌الملل و دگرگونی در سلسله‌مراتب قدرت در سیاست بین‌الملل، برخی از برنامه‌های دفاع استراتژیک آمریکا از جمله چتر دفاع موشکی ادامه یافته است. تحولات فناورانه، ضرورت‌های امنیتی جدیدی را به وجود آورده که می‌توان آن را عامل تکامل‌بخش فرایندهای استراتژیک گذشته دانست.

منابع

۱. اسنایدر، کریگ. ۱۳۸۴، امنیت و استراتژی معاصر، ترجمه حسین محمدی‌نجم، تهران، انتشارات دوره عالی جنگ، سپاه پاسداران.
۲. تافلر، آلون. ۱۳۷۰، جابه‌جایی قدرت، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران، نشر نو.
۳. تلیس، اشلی و دیگران. ۱۳۸۳، سنجش قدرت ملی در عصر فراصنعتی، ترجمه ناشر، تهران، انتشارات ابرار معاصر تهران.
۴. قاضی‌زاده فرد، سیدضیاءالدین. ۱۳۸۸، «ویژگیهای برنامه‌ریزی راهبردی در سازمان‌های نظامی»، فصلنامه راهبرد دفاعی، شماره ۲۴.
۵. کاستلز، امانوئل. ۱۳۸۰، عصر اطلاعات: جامعه شبکه‌ای، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، انتشارات طرح نو.
۶. کوهن، سائول. ۱۳۸۷، ژئوپلیتیک نظام جهانی، ترجمه عباس کاردان، تهران، مؤسسه مطالعاتی و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۷. لثم، اندرو. ۱۳۸۴، «تجسم دوباره جنگ: انقلاب در امور نظامی»، مندرج در امنیت و استراتژی معاصر، کریگ اسنایدر، ترجمه سیدحسین محمدی‌نجم، تهران، انتشارات دوره عالی جنگ سپاه پاسداران.

۸. متقی، ابراهیم. ۱۳۸۵، *امریکا؛ هژمونی شکننده و راهبرد جمهوری اسلامی ایران*. تهران، مرکز تحقیقات راهبردی.
۹. متیوز، لیود. ۱۳۸۵، *چالش‌های متقارن و نامتقارن آمریکا*، ترجمه علی‌رضا فرشچی و دیگران، تهران، مرکز مطالعات دفاعی و امنیت ملی.
۱۰. ویتکف، اوجین و چارلز کاگلی. ۱۳۸۲، *سیاست خارجی آمریکا: الگو و روند*، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۱۱. هوسک، جیمز. ۱۳۸۴، «سرباز قرن بیست‌ویکم»، مندرج در *چالش‌های نوین و ابزارهای نوین برای تصمیم‌گیری دفاعی*، اثر استوارت جانسون و دیگران، تهران، ستاد مشترک سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

12. Alger, Y. (1982). "The Quest for Victory: The History of the Principle of War", Westpoint: CT.
13. Arquilla, J. and D. Ronfeld. (1993). Cyber War is Coming", *Comparative Strategy*, Vol. 12, No 2.
14. Bahgat, Gawdat (August 2008). Security in Persian Gulf: Perils and Opportunities, *Contemporary Security Policy*, Vol 29, No 2.
15. Biden, Joseph. (2009). American Security and Threats, *Middle East in Sight*, No 4.
16. Hass, Richard and Martin Indyk (Jan/Feb 2009). Beyond Iraq, *Foreign Affairs*, Vol 88, No 1.
17. Hunter, Robert. (Dec/Jan 2009). A New American Middle East Strategy?, *Survival*, Vol 50, No 6.
18. Hunter, Robert, Edward Gnehm and George Jaulwan. (2008). *Integration Instruments of Power and Influence*, Santa Monica, RAND.
19. Keany, Thomas and Eliot Cohen. (1993). *Gulf War Air Power Survey*, Washington D.C.: Defense Department Press.
20. Klare, Michael. (1995). *Rogue States and Nuclear Outlaws: American New Foreign Policy*, New York: Praeger

21. Libbicki, Martin (Summer 1996). The Emerging Primacy of Information, *Orbis*, Vol 40 , No 2 .
22. Lobell, Steren. (Jan/Feb 2008). The Second Face of American Security: The, US-Jordan Free Trade Agreement as Security Policy, *Comparative Strategy*, Vol 27 , No 1.
23. *National Committee on American Foreign Policy*. (Nov/Dec 2008). Toward a New Balance of Power in the Middle East, Vol 30 , No 6 .
24. Parsi, Mani and Steve Yetiv. (August 2008). Unequal Contest: Iranian Nuclear Proliferation Between Economic and Value Symmetry, *Contemporary Security Policy*, Vol 29 , No 2 .
25. Simon, Steven. (Spring 2007). American and Iraq: The Case for Disengagement, *Survival*, vol 49 , No 7 .
26. Taheri, Amir. (Sep/Oct 2008). The Middle East, *American Foreign Policy Interests*, Vol 30 , No 5 .
27. Weigley, R.F. (1973). *The American Way of War: A History of United States Military Strategy and Policy*, Bloomington: The Free Press.